

# به پیش!

اتحاد سوسیالیستی کارگری

www.wsu-iran.org

شماره ۵۸، شنبه ۱۷ مهر ۱۳۸۹، ۹ اکتبر ۲۰۱۰

تناقضات لیبرالی و انتخابات آزاد

بهمن قهرمانی

صفحه ۱۰

جنگ قدرت و راه سازی

احمد شقائی

صفحه ۹

امکان فروپاشی جمهوری اسلامی

سهراب صبیح

۲ مهر ۱۳۸۹

بمناسبت گذشت یکسال از جنبش مردم علیه رژیم اسلامی

جنبش مردم و موقعیت طبقه کارگر و چشم اندازها



مصاحبه با رضا مقدم

قسمت سوم

اکتبر ۲۰۱۰

چه وجه تشابه و تفاوت هایی بین دوران انقلابی سال های ۵۶ و ۵۷ و نقش طبقه کارگر در آن دوران با شرایط کنونی و چشم اندازی که وجود دارد، می بینید؟

سراسری دارد که بعضا حتی در سطح جنبش جهانی کارگری نیز شناخته شده، هستند. در آلمان ساواک یک فعال جنبش کارگری را از یک قسمت کارخانه دستگیر می کرد در حالیکه کارگران قسمتهای دیگر همان کارخانه وی را نمی شناختند و یا اصولا از دستگیری وی مطلع نمی شدند. اما امروز چنین نیست. اکنون وجود چهره های سرشناس در جنبش کارگری کار رژیم اسلامی را در دستگیری، شکنجه و اعدام بدون سر و صدای فعالین کارگری با دشواریهای زیادی روبرو کرده است.

بعلاوه این فعالین از یک جنبه محصول پیشرفت عظیم جنبش کارگری ایران هستند. پس از کودتای آمریکایی

در صفحه ۶

تفاوتها و تشابهات بسیار است که در اینجا به پاره ای از آنها که به موضوع این بحث مربوط است اشاره می کنم و بحث مفصل بر سر آن را باید به فرصت دیگری موکول کرد. در مقطع انقلاب ۵۷ فعالین جنبش کارگری ایران در محافل کوچک فعال بودند و فاقد چهره های سراسری و شناخته شده برای حتی خود کارگران بودند چه برسد به اینکه برای عموم سیاسیون شناخته شده باشند. شناخته شده ترین فعالین کارگری که نامشان فراتر از محافل کوچک و یا محل و رشته ای که کار می کردند شنیده میشد، کارگران زندانی بودند که آنها هم اساسا برای سیاسیون شناخته شده بودند و نه برای حتی فعالین معمولی کارگری. اما اکنون جنبش کارگری ایران صدها فعال سرشناس

آیا جمهوری اسلامی در حال فروپاشی است؟ آیا چنین روندی امری محتمل است، ممکن و قابل پیش بینی است؟ آیا تحولات داخلی - به ویژه پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ - پروسه ی فروپاشی را تسریع کرده است؟ اصولاً زمینه ها و اسباب فروپاشی دولت ها چگونه رقم می خورد؟ در این یادداشت کوتاه خواهم کوشید به بعضی از این نکات بپردازم.

مستقل از شیوه های رویپردازانه بی که از سوی افراد و گروه های متوهم مطرح می شود و در این طرح های بی بنیاد و هپروتی راهکارهای مهمل و خیالاتی از قبیل نافرمانی مدنی، انتخابات آزاد، انقلاب انسانی (این یکی دیگر نوبر است. پنداری انقلاب حیوانی هم داریم. و تازه معلوم نیست، این انسان عامل انقلاب کیست؟ کارگر، کارفرما، یا ...! مگر نه این که همه انسانند؟...) و آلترناتیوهای بی ربط و من درآوردی نظیر حکومت انسانی - که گویا قرار است اومانیسیم قرن هجده را جای گزین دیکتاتوری پرولتاریای مارکس کند و لیبرالیسم دوتوکویلی را از طریق لنین زدایی به حراج بگذارد - قدر مسلم این است که دولت ها علی العموم و به طور کلی به چند شیوه ساقط می شوند:

- انقلاب (نمونه را انقلاب اکتبر)
- کودتا (پینوشه و ده ها مورد دیگر)
- جنگ های نیابتی و وکالتی (سقوط صدام و طالبان به دست ارتش آمریکا)
- فراگیر شدن بحران اقتصادی، سیاسی و فروپاشی درونی (سقوط شوروی)

در صفحه ۲

## امکان فروپاشی جمهوری اسلامی

- تغییر غیرساختاری دولت ها، جا به جایی سیاستمداران به شیوه های مسالمت آمیز، مانند تحولات یوگسلاوی، گرجستان، اکراین.  
- انتخابات آزاد (نگارنده فقط مورد نیکار آگوه و کنار رفتن اورته گاب به ضرب پشتوانه ی مدیای سرمایه داری - را به یاد می آورد. حتما کناره گیری نلسون ماندلا نیز به یک مفهوم تغییر ساختاری دولت نبود. جا به جایی سیاست مداران همسو بود.)

اجازه بدهید در مورد هر یک از این موارد چند کلمه ای را به اختصار بیان کنم. گو این که هر کدام از این سر فصل ها، موضوع صدها کتاب و مقاله است.

\*  
انقلاب. واضح است که در عصر سرمایه داری، انقلاب تنها زمانی می تواند اتفاق بیفتد که در یک شرایط انقلابی، طبقه ی کارگر قدرت سیاسی را یک سره قبضه کند و از کل جریان های منسوب به طبقه ی بورژوازی - اعم از حاکم یا حاشیه ای - خلع ید سیاسی اقتصادی نماید. از موهوماتی نظیر "انقلاب انسانی" و "کوبیدن پرچم وسط میدان گود استخر به یاری ده هزار شیفته ی مدونا و جنیفر لویز" که بگذریم، مثل روز روشن است که در ایران کنونی نه شرایط انقلابی است و نه طبقه ی کارگر از تشکیلات نیرومند حزبی و شورایی برای یورش به جبهه ی سرمایه داری و دولت حاکم بهره مند است. بخشی از چپ پوپولیستی ایران که همواره کوشیده رادیکالیسم ذهنی اش را با انقلابی دانستن تمام برهه ها و فصول و ماه ها به رخ دیگران بگذرد می تواند این بار به جای حمله از کوه به شهر، دستور یورش را از مدیا صادر کند. بدون در نظر گرفتن شرایط عینی داخل کشور و بدون توجه به پراکندگی طبقه ی کارگر فرمان کشف حجاب و برافراشتن تصویر این و آن را صادر فرماید. بالاخره این هم نوعی انقلابی گری ست. گیرم از نوع بلانکیستی با مواضع ضد لنینی. کسانی که تا دیروز با درک ابتر از "چه باید کرد" لنین تئوری "حزب و

قدرت" را به آزمونی محکوم به شکست گذاشتند حالا آن دور از مارکسیسم خود را نیز به "انقلاب انسانی" برای برپایی "حکومت انسانی" فروخته اند.

(در افزوده: ماجرای "انقلاب انسانی" توام با آنتی لنینیزم حککا به جاهای جالبی رسیده است. حمید تقوایی در آخرین سخنرانی خود در کانادا دلیل ناکامی انقلاب اکتبر را نه شکست انتقال طبقاتی، بلکه در "عدم خودآگاهی بلشویک ها به مقوله انسانیت و بی ارزش دانستن جان انسانها" خوانده و دفاع از "انقلاب انسانی" را تلویحا آلترناتیو بلشویسم، دولت کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا جا زده است. عبدالله مهدی نیز در مصاحبه شب بیست و نه شهریور با تلویزیون خودش، بلشویک ها را جریان "ضد انسانی" دانسته که در یک مورد فقط بیست و دو نفر از رفقای خود را کشته اند!!؟ پیوند اعلام نشده چپ پشیمان (راست سکولار) با کمونیزم خرده بورژوازی که به تدریج در پوست اومانیسم لیبرالی می رود در آینده حول همین مسائل قوت بیشتری خواهد گرفت و برای پیروزی "انقلاب انسانی" و پارگری، از حلقه سلطنت طلبان نیز عبور خواهد کرد. مگر نه این که رضا پهلوی به کنگره حککا دعوت شده و مگر نه این که جناب "شاهزاده" با دوستان عبدالله مهدی - از جمله ع نوری زاده - ارتباط تنگاتنگ دارد. از کمونیزم کارگری هیچ نمانده است. کارگری ده سال پیش با "حزب و قدرت" پرید، انقلابی گری خرده بورژوازی نیز در حال اضمحلال است.)

نفی شرایط انقلابی به مفهوم عدم تدارک و سازمانیابی پرولتری به منظور انکشاف مبارزه طبقاتی نیست. هرچند انقلاب موش کور تاریخ است و با ولونتاریسم و آوانتوریسم چند آدم شیدا شکل نمی گیرد با این همه تلاش برای متشکل کردن کارگران بستر ساز یک انقلاب سوسیالیستی تواند بود. اهرم انقلاب در عصر سرمایه داری مطلقا در گرو به میدان آمدن طبقه کارگر (برای خود) است و بدون این پیش شرط سخن گفتن از انقلاب هذیانی بیش نیست. کسانی که گمان می زدند - و هنوز نیز می زنند - مبارزه طبقاتی منجر به انقلاب، با پیری و فرتوتی یا بازنشستگی کارگران متوقف میشود و این مبارزه قابل

به پیش!

انتقال به نسل بعد نیست بهتر است به همان غوغا سالاری و اکسیونیزم روزمره خود در کوچه پس کوچه های غرب دل خوش کنند و شب ها به یاد عملیات گاردها و بریگادهای خود خواب خوش فتح سه کاخ ببینند، تقسیم قدرت را در همان جلسه انجمن مارکس لندن به پایان برسانند و ۲۳ اردیبهشت کردستان را به حساب فراخوان تئوری مشوش "حزب و جامعه" بگذارند.

کودتا. روشن است که بورژوازی میلیتانت حاکم سناریوی کودتایی را که در سال ۱۳۸۴ با عروج احمدی نژاد کلید زده بود در ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ روی صحنه برد و تکمیل کرد. در واقع کودتا در ایران طی ۵ سال گذشته اتفاق افتاده است و امکان فروپاشی ج.ا از طریق یک کودتای برون مرزی با حمایت ارتش یا بخشی از سپاه سخت بعید است (به پروژه مرد نیرومند اشاره خواهم کرد). کودتای سپاه از یک طرف بورژوازی لیبرال متمایل به غرب و به یک مفهوم اصلاح طلبان دولتی و حامیانشان را پس زده و از طرف دیگر سخت ترین شرایط اجتماعی را برای شکل بستن یک نوع اقتصاد سیاسی فریدمی - پینوشه ای آماده کرده است.

جنگ های وکالتی. اینک همه کسانی که به پشتوانه چک های بی محل تحلیل های بی پایه "سناریوی سپاه سفید" خود را آماده بهره برداری از سود و ارزش اضافه حمله آمریکا به ایران می کردند و در ذهن خود شرایطی مانند عراق را شبیه سازی نموده بودند، به این شیوه "رژیم چنج" پشت پا زده اند. از قرار دیگر کسی نقش چلی، علوی یا مالکی را در ایران بازی نخواهد کرد. مسنولیت سرگروهانی پاسگاه ژاندارمری بوکان - میاندواب که در فرایند پیش گفته به دوش مشترک صلاح مهدی - عبدالله حسن زاده نهاده شده بود، تا اطلاع ثانوی فسخ گردیده است. ناسیونالیسم کرد که در رویای شیرین "مام جلال شدن" یا ارتقا به مقام رئیس دولت حریم بی تابی می کرد و برای ملاقات دیپلماتیک! با مقامات درجه دهم آمریکا از درهای پشت وزارت خارجه شرفیاب می شد، حالا به حضور در بی بی سی و صدای آمریکا



Postfach 940166  
60459 Frankfurt  
Germany

bepish@hotmail.fr

به پیش!

مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. به پیشی! در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش هر نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن میرساند.

کتک خوردن آمده و از خشونت بیزار است!"

انتخابات آزاد نیز راهکار ابلهانه دیگری است که از حداقل واقع بینی سیاسی بهره مند نیست. وقتی آرای "نخست وزیر محبوب امام راحل" شمرده نمی شود و رئیس دو دوره مجلس اسلامی و روسای چهار دولت پنجم تا هشتم "سران فتنه" خوانده می شوند، سخن گفتن از انتخابات آزاد بدون فروپاشی و درهم شکستن تمام ارکان اقتصادی سیاسی و نظامی دولت کنونی بلاهت است. حل این مساله که چگونه می شود با وجود سپاه و بسیج وارد انتخابات آزاد شد مانند حل جدول کلمات متقاطع است که یکی از دو ستون عمودی یا افقی آن در آمده باشد!

همه علیه هم. ما در آخرین مقاله خود در "به پیش!" موضوع درگیری جناح های مختلف حکومتی را با ارائه مصادیق متعدد بر رسیدیم و از این ماجرا تحت عنوان "جمهوری اسلامی، همه علیه هم" یاد کردیم. در این ۷ ماه که بیماری، فرصت قلمزنی را به کل از من ستانده بود، ماجرای "همه علیه هم" وارد مرحله تازه ای شده و شکاف های گشادی در سطوح مختلف حاکمیت ایجاد کرده است. اشاره به تمام این موارد مقاله تحلیلی ما را به نوشتاری خبری تقلیل خواهد داد. با این حال به چند نمونه می پردازم و سریع می گذرم.

اختلاف مجلس با دولت در ماه های اخیر حفره های گودی را در قدرت حاکم ایجاد کرده است. امتناع احمدی نژاد از ابلاغ و اجرای قوانین مصوب مجلس و مجمع مصلحت در قضیه تخصیص بودجه ۲ میلیارد دلاری به متروی تهران، سردار قالیباف را سراسیمه به دفتر رفسنجانی فرستاد که با این یاغی (احمدی نژاد) چه کنیم؟ حتا ابلاغ این قانون از سوی لاریجانی نیز مفید نیفتاد تا این که پس از چند مناقشه مشابه، علی خامنه ای همه اعضای دو قوه را فراخواند و دستور "وحدت کلمه" را به ایشان دیکته کرد و نسبت به "موازی کاری" هشدار داد. پایان دوران فصل الخطاب "آقا" که رسماً از نماز جمعه ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ تهران و راهپیمائی و تظاهرات ۳۰ خرداد آغاز شده، در تمام این مدت به وضوح نشان داده است که خامنه ای و سپاه قادر به کنترل اوضاع نیستند. سهل است ایشان از جمع کردن دعاوی جماعت اصولگرای خود ساخته زیر یک سقف نیز ناتوانند. احمدی نژاد که خود و دار و دسته

برای ادامه کاری صنایع سنگین، تا عدم تحویل موشک های اس ۳۰۰ روسی بر اقتصاد سیاسی ج.ا.ا ظاهر من الشمس است. برخی تحلیل گران عوارض تحریم ها را ویرانگرتر از جنگ دانسته اند و آمارهای مرتبطی ارائه داده اند که پیگیری آن از حوصله این بحث بیرون است.

پیشنهاداتی نظیر نافرمانی مدنی، انتخابات آزاد، مبارزه مسالمت آمیز و... برای دست یابی به امکان فروپاشی تدریجی به قدری مضحک است که اشارتی به آن ها کافیست. نافرمانی مدنی که ظرف دو سه سال گذشته از زبان برخی اعضای قدیمی راه کارگر نیز شنیده شده، اکنون سخنگویان خود را در میان "اصلاح طلبان رادیکال!!" مانند سازگارا و شرکا یافته است. راهکار این کمپانی برای فروپاشی، از الله اکبر پشت بام شروع میشود، خیابان گردی ۷ تیر را پوشش می دهد، زدن اطو برقی در ساعات پر مصرف را در برمی گیرد، تاخیر یا عدم پرداخت فیش آب و برق و گاز و تلفن را دیکته می کند و تا اسکناس نویسی انتحاری! ادامه می یابد. مثلاً راهبرد این راهکار ابتدا تحدید اختیارات ولی فقیه (اصل ۱۱۰) در کنار حذف احمدی نژاد و بقول رفسنجانی "هرخری به جز احمدی نژاد" است. تغییر سیاستمداران حداکثر ظرفیت مطالبه محوری این جماعت سرگردان و افتاده از اسب تروا است. حالا با بسته شدن مسیرهای چنین امکانی و به ویژه بن بست اکسیونیسیم این "استادان" به جان هم افتاده اند و می خواهند با مسهل کارل پورپر، حجت الاسلام کدیور و مکلا سروش و بازرگان را به تفاهم برسانند. این حضرات با وجود پراکندگی در حال حاضر عرصه را بر سلطنت طلبان تنگ کرده اند و چنین پیداست که در جمع بندی نهائی مراکز امپریالیستی - امنیتی غرب نیز جای سلطنت طلبان را گرفته اند.

(در افزوده: یکی از دلایل نزدیکی کمونیسیم کارگری و سلطنت طلبان در این اواخر را باید در همین امر یافت.)

اصلاح طلبان رادیکال شده از فهم این واقعیت ساده عاجزند که با وجود سپاه و بسیج و لباس شخصی ها و... نمی شود مانند یوگسلاوی یا اوکراین وارد فاز تغییر قدرت شد. زمانی هم که اوباش بسیجی دست به چماق می برند عباس عیدی و مسعود بهنودشان زوزه کشان مدعی می شوند که "جنبش مدنی سبز برای

و تکرار ندامت نامه و پوزش از گذشته خود رضایت داده است. عوارض جنگ دوم خلیج و سقوط دیوار برلین حضرات را تا مرداب راست ترین بخش سوسیال دموکراسی سقط نموده است. در سفاقت محاسبه سیاسی این جماعت همین بس که هرگز نفهمیدند، حمله جنگنده های اسرائیلی به نیروگاه اتمی عراق از یک سو و روابط پیدا و پنهان ج.ا.ا با آمریکا و اتحادیه اروپا و اسرائیل و چین و روسیه و ژاپن از سوی دیگر یکی از اضلاع محور شرارت را - که ایران باشد - خیلی زود از روی میز نئوکان ها برداشته بود. رفتار و واکنش کره شمالی هسته ای نیز جنون آمیز تر از آن بود - و هست - که با چند موشک تام هاوک یا کروز آزمایش پذیر باشد.

(در افزوده: رمز اصرار ج.ا.ا در هسته ای شدن را در همین زمینه و افزایش قدرت چانه زنی بین المللی باید جست و جو کرد.)

پس لاجرم تنها گزینه عراق بود. چنان که چنین نیز شد. اینک همان طور که "مام جلال" از گذشته "چپ" خود اظهار پشیمانی می کند و دست در دست عمار حکیم و مالکی تا حد نوکر گوش به فرمان آمریکا - ایران سقوط می کند، رهپویان او نیز ناگزیر چنین مسیری را پیش گرفته اند.

کنگره ۱۳ "حزب کومه له" عبدالله مهتدی مدافع همین سیاست هاست و بنا دارد تحت لوای ارتجاعی فدرالیسم در اتحاد جمهوری خواهان و سکولارهای مشروطه جو نوب شود. تحلیل تطبیقی سناریوی سپاه و سفید بماند تا بعد.

در مواجهه با جمهوری اسلامی، ایالات متحده و بخش عمده ای از اتحادیه اروپا +۱۵ به جای جنگ وکالتی سیاست تحریم را در پیش گرفته اند. اینکه تحریم ها تا چه اندازه می تواند سیر فروپاشی ج.ا.ا را تسریع کند بستگی به فاکتورهای متعددی دارد. اولین نکته قابل تامل را باید در تلاش شدید دولت به منظور جلوگیری از صدور قطعنامه شورای امنیت رهیابی کرد. سفر احمدی نژاد به دور دنیا در ۸۰ روز و ملاقات با روسای ارشد ۹ دولت عضو شورای امنیت در نهایت به دو رای منفی برزیل و ترکیه - از ۱۵ رای - انجامید. به عبارت دیگر ج.ا.ا از یک سو شعار بی اثر بودن تحریم ها را عربده می کشد و از سوی دیگر برای رای خری دست به هر تشبیه می زند. آثار تخریبی تحریم ها به ویژه در حوزه حمل و نقل هوایی، سوخت، تامین قطعات

**زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!**



اش را دولت برگزیده امام زمان و اولترا اصولگرا می داند، به دستورات "نایب برحق حضرت" تمکین نمی کند. حتی نظرات "امام فقید" را به ریشخند می گیرد و فاکت مقدس "مجلس در راس امور است" را به جماران عودت می دهد و خود را در راس امور می خواند. وزیر خارجه نزدیک به "بیت مقام معظم" را سر کار می گزارد و برای مناطق مختلف خاور میانه، اروپا، آسیای میانه و... نماینده ویژه می گمارد. مکتب ایران را به شاخی زیر چشم روحانیت "معزز" تبدیل می کند و بر گردن کوروش چفیه بسیجی می اندازد و پرچم ناسیونالیسم سلطنت خواه را به دست می گیرد. در تمام طول مصاحبه شنبه ۲۷ مرداد با شبکه خبر حتی یک فاکت از رهبر نمی آورد و در مقابل نیم ساعت به تمجید مدیریت کوروشی می پردازد. به خبرنگاران می گوید کیهان نمی خواند و کفر شریعتداری را بالا می آورد. تا حد سرمقاله ۲۹ شهریور. با وجود مخالفت های مکرر روحانیان حامی خود هر روز بر پست های اسفندیار رحیم مشایی می افزاید. کیهان اما اسفندیار محبوب رئیس جمهور "مردمی" را افراسیاب می خواند و "دکتر" را از افتادن در چاه او پرهیز می دهد. حتی فاطمی رجبی - که آم را یاد فاطمی کماندو می اندازد - در سایت رجا نیوز به مخالفت با "معجزه هزاره سوم" نوحه می خواند. مداحان رسمی ولایت مانند حاج منصور ارضی و حاج سعید حدادیان وارد گود می شوند و مشایی را به آلت تناسلی تشبیه می کنند. رجا نیوز (۲۹ شهریور ۸۹) از بلااثر بودن فتوای رهبر در خصوص وحدت قوا مویه سر می دهد و توکل و نادانان و مطهری برای محمد رضا رحیمی شاخ و شانه می کشند. و پرونده خیابان فاطمی را ورق می زنند. مجلس اصولگرا به سبب تصویب یک قانون به نفع وقف دانشگاه آزاد از طرف کفن پوشان به توپ باران لیاخوفی تهدید می شود. همه نسوز جا می زنند. وقف دانشگاه و مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی روی دست رفسنجانی و احمدی نژاد می ماسد. حالا به جای موسوی - که دفتر و دستکش نیز به تاراج رفته - و از خطر دیکتاتوری هراسناک است، رفسنجانی نسبت به حمله خودسرها به خانه کروی هشدار می دهد. مجلس خبرگان به محلی برای تسویه حساب باند رفسنجانی، طبسی و مهدوی کنی از یک طرف و تیم جنتی، یزدی و مصباح از طرف دیگر تبدیل می شود. احمد خاتمی در این میانه پانداز است. هاشمی پس از سخنرانی افتتاحیه و توپ باران دولت قهر می کند و به دفترش می خزد. جمعی نزد او می روند تا سردهسته شیوخ لویی جرگه را به کرسی جلسه صبح روز بعد بیاورند. هاشمی پس از اخطار

نسبت به عواقب تحریم ها خطاب به جنتی و رهبرش می گوید "کشور را تا خرخره در بحران فرو برده اید و طلب کار هم هستید." احمدی نژاد از کار لا برونی رفع حیثیت می کند. او که عاشق سفر به آمریکاست برای دلربایی از غربی ها دست به هر کاری می زند. روسای دانشگاه ها یکی پس از دیگری حذف می شوند. رشته های علوم انسانی جای خود را به بحار الانوار مجلسی می سپارند. اتاق بازرگانی در مقابل غارت های سپاه صف می بندد و از مهار شبه دولتی ها در ماجرای خصوصی سازی (خودی سازی) عربده می کشد. کسی برای نصیحت عسگر اولادی و باند مولفه تره هم خورد نمی کند. بازار به حاشیه قدرت افتاده و واردات سپاه از بنادر نامریبی حرف اول را می زند. حالا دیگر سرداران نیازی به بلند کردن جت و بستن فرودگاه امام نمی بینند ...

بحران اقتصادی. به جز شکاف های ترمیم ناپذیر جناح بندی های موجود، که عملا به تشتت و ضعف رژیم انجامیده، مهم ترین مساله بی که امکان فروپاشی ج.ا را به روندی عینی و واقعی پیوند زده بحران اقتصادی فزاینده است. این مساله نیز مانند هر یک از سرفصل های پیش گفته نیازمند مقاله ای مستقل است، اما برای تکمیل کلیات این بحث به چند نکته بدون تقدم و تاخر اشاره می کنم.

افزایش نرخ بیکاری که در ۳۰ سال گذشته بی سابقه بوده است. یک گزارش غیر علنی می گوید در ۴ ماه نخست سال جاری بیکار سازی های وسیع، نزدیک به ۵۰۰ هزار کارگر زن را به نیستی و فلاکت کشیده است. به موجب همین گزارش ۴۶ درصد زنان بیکار را جوانان ۱۵ تا ۲۶ سال تشکیل می دهند که ناگفته پیداست سرنوشت و آینده بخش اعظم آنان به کجا خواهد کشید. بنا بر همین گزارش در مجموع بیش از یک میلیون و سیصد هزار زن در حال حاضر بیکارند. این بیکاری شامل مشاغل خانگی، سقوط قابل پیش بینی کارگاه های کوچک زود بازده!! تن فروشی و غیره نمی شود.

بدهی بانکی واحدهای تولیدی کوچک و بزرگ عملا به ورشکستگی این صنایع و بیکار سازی مضاعف - به جای " کار مضاعف"!! - و تعویق چند ماهه پرداخت دستمزدها انجامیده است. خصوصی سازی، دریافت وام های کلان توسط رانت خوارانی که مراکز تولیدی را خریده اند و هزینه کردن این وام ها در بخش دلالی های پر سود یا بالا کشیدن کل وام،

در ج.ا همه علیه هم غداره می کشند. طرح چنین مولفه پی - چنان که قبلا نیز گفتم - به منزله دل خوش داشتن به دعوی جناح ها برای تسریع فروپاشی نیست، اما واقعیت این است که با وجود این هرج و مرج سیاسی اقتصادی، بخش قابل توجهی از بورژوازی ایران نیز به صفوف ناراضیان جدید پیوسته و از ضرورت تمام و کمال حذف ولایت فقیه و ظهور مرد آهنین (نظیر رضا شاه) دفاع می کند. ناطق نوری ۴ سال پیش گفته بود "ما رضا خانی می خواهیم که مسلمان هم باشد" اینک وظیفه تئوریزه کردن این راهکار به دوش صادق زیبا کلام نهاده شده است. نقش علی خامنه ای از سوی تمام مدعیان قدرت تقریبا به صفر تنزل یافته و حداد عادل از هم اکنون دامادش را در نوبت آب بندی رهبر آینده خوابانده. خامنه ای خود برضعف اتوریته اش واقف است و به همین دلیل نیز از یک جهت چاره ای جز حمایت از دولت کودتایی خود و شخص احمدی نژاد ندارد و از جهت دیگر به اخوان لاریجانی ماموریت داده در مواقع لزوم، دستی دکتر محمود را بکشند و مانع از عنان

سر کشید، اما این تجربه تاریخی را نیز پیش روی ما نهاد که با قوی ترین ارتش ها و نیرومندترین سیستم های امنیتی برای مدت زیادی نمی توان به اریکه قدرت تکیه زد. به عبارت دیگر سرنیزه جای مناسب و راحتی برای لم دادن و نشستن سیاستمداران نیست. ج.ا نه توان سرکوبش از پلیس شوروی بیشتر است و نه قدرت نظامی اش قابل قیاس با روس های مضمحل شده، است. پایگاه مردمی ج.ا نیز اصلا قابل مقایسه با رهبران شوروی سابق نیست.

تمام این ها و به یک عبارت نارضایتی و خشم عمومی نسبت به حاکمیت باز هم برای فروپاشی انقلابی ج.ا کافی نیست.

ج.ا برای سامان دهی به اوضاع بحرانی اقتصاد خود و عبور موفق از یک دوره جدید انباشت سرمایه در خوش بینانه ترین تخمین ها به دست کم ۹۰۰ میلیارد دلار پول نیاز دارد. در شرایطی که بانک جهانی از تخصیص ۲۰ میلیون دلار به شهرداری تهران امتناع می ورزد تامین چنین پول هنگفتی - ۸ برابر پولی که به یونان تزریق شد - از محالات است. نهادهای برتون و وودز و دولت های متروپل سرمایه داری هم اکنون خود درگیر یک رکود بزرگ هستند و به فرض تمایل نیز قادر به یاری ج.ا نخواهند بود. ۲۰ میلیارد دلار ناشی از حذف سوبسیدها اگر مردم را در تنگنای شدید اقتصادی قرار می دهد اما ج.ا را نجات نخواهد داد.

امکان فروپاشی ج.ا امری واقعی و اجتناب ناپذیر است. مساله اصلی اما این نیست. شاید چنین روندی چپ غیر کارگری شتابزده را راضی کند اما از این نمذ گوشه کلاهی برای کارگران و زحمتکشان به دست نخواهد آمد. در غیاب طبقه کارگر متشکل، نیرومند و انقلابی (آماده انقلاب برای خود) از حرارت فروپاشی ج.ا آب قابلمه خانه هیچ کارگر و زحمتکشی گرم نخواهد شد. مرثیه نمی خوانم. اگر طبقه کارگر نتواند در متن حوادث آینده به شکل طبقه ای برای خود به میدان بیاید و میانه میدان مبارزه علیه بورژوازی حاکم را به دست بگیرد، یحتمل سرنوشتی نظیر اندونزی یا ترکیه و مشابه در انتظار ما خواهد بود.

درباره هریک از این سرفصل ها در آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.\*

حذف سوبسیدها و پینوشه ای کردن اقتصاد - که از ابتدای به قدرت رسیدن احمدی نژاد وارد مرحله خاصی شده بود - حالا شکل تهاجمی به خود گرفته است. مساله فقط بر سر ۲۰ میلیارد دلار صرفه جویی دولت از طریق حذف سوبسیدها نیست. مساله توزیع این پول در میان عده ای از اوباش سازماندهی شده نیز هست. اوباشی که در مواقع ضروری و ضربتی قرار است به یاری باندهای مسلح حاکم بیایند و شورش های خیابانی و اعتصابات کارگری را خفه کنند. از هم اکنون - یعنی مهر ۸۹ - قیمت کالاها ی اساسی و مورد نیاز اولیه فرودستان به نحو وحشتناکی سیر صعودی پیموده است. شیر و لبنیات از ابتدای سال جاری تحقیقا از سفره خانواده های کارگری حذف شده. حمل و نقل عمومی، نان، سوخت، برق، گاز، آب، تلفن و... با نرخ های جدید بازار آزادی مرزهای فلاکت را شکسته و در آینده نزدیک به سونامی وحشتناکی خواهد رسید. بیهوده نیست که احمد جنتی از تریبون نماز جمعه تهران (۲۶ شهریور ۱۳۸۹) افاضه فرموده که: "دوران شبیه ریاضت اقتصادی در پیش داریم." محمد تقی رهبر امام جمعه و نماینده اصفهان در مجلس اسلامی پیرامون توجیه اظهارات جنتی گفته: "دوران ریاضت به آن معناست که مردم الگوی مصرف را رعایت کنند و مردم را نباید در شرایط سخت قرار داد." وی در نفی نظر احمدی نژاد - که گفته بود به محض اجرای سیاست هدفمند سازی ایران بهشت خواهد شد - اضافه کرده: "بعید می دانم که از روز اول وضعیت مردم بهبود پیدا کند. چرا که حداقل ۵ تا ۶ ماه زمان لازم است و مردم باید تحمل کنند."

تنها راهکار ج.ا برای مقابله با این ریاضت (فلاکت) همان دکترین شوک است. تقویت و آماده سازی قدرت امنیتی و تجهیز نیروی انتظامی به وسایل پیشرفته سرکوب و ضد شورش و سامان دهی جدید بسیج در نواحی مستقل تحت فرماندهی آدم کش حرفه ای محمد رضا نقدی وووو در راستای سیاست پیش گفته شکل گرفته است.

اما تمام این ها به نتیجه مطلوب ج.ا نخواهد رسید. تجربه فروپاشی درونی شوروی - که بدون هر گونه انقلاب یا تعرض داخلی و خارجی صورت گرفت - اگرچه به تحولی مثبت نینجامید و از درون گلاسنوست و پرسترویکا فاسدترین الیگارشوی تاریخ روسیه

یکی از دهها دلیل ورشکستگی صنایع و بیکارسازی های گسترده است. کمتر از صد نفر بیش از ۷۵ میلیارد دلار از سیستم بانکی پول گرفته اند - بدون یک دینار وثیقه - با این پول ها مراکز صنعتی را قاپیده اند، زمین ها را فروخته اند و سخت افزار فرسوده کارخانه ها - که قرار بود وام ها صرف نوسازی آن ها شود - را به همراه کارگران بیرون ریخته اند. بخشی از این صنایع از بیخ و بن به چین منتقل شده است. بیهوده نیست که حضرت اسدالله عسگر اولادی میلیارد در همزبان با ناهوئندیان در جلسه اتاق بازرگانی (۲۹ شهریور ۱۳۸۹) این راهکار را پیش می کشد که "ما باید رمز موفقیت چینی ها را کشف کنیم و بدانیم چگونه کالای آنان به لحاظ کیفیت از کالای ما بهتر و از نظر قیمت ارزان تر است و به همان سمت برویم" این دیگر پدر سوختگی محض است. رویکرد به ارزان سازی نیروی کار، تشدید فشار بر کارگران، استثمار فزونتر و افزایش ساعت کار ... بخشی از سیاست ضد کارگری دولت امپریالیستی چین است که از قرار می خواهد تابلوی راهنمای سرمایه داری ایران نیز بشود. حجم وادات کالاهای چینی بازارهای ایران از مشهد و قم تا بانه را انباشته است. پارچه مرغوب عبا و قیای روحانیان، مهر و جانمازو تسبیح و رکعت شمارمومنان تا تلویزیون و موتور زانتیا همه و همه مارک برادران با بصیرت چینی خورده است.

بدی کلان دولت از مرز ۱۳۰ میلیارد دلار گذشته است. رکود بازار مسکن باعث حذف نزدیک به صد شغل مرتبط و بیکاری هزاران کارگر شده است. طرح کذائی و رانتی بنگاه های زود بازده جناب جهرمی پوچ از آب در آمده و به حیف و میل مقدار نامعلومی پول ختم شده. کارگران با دریافت این وام یا رهن خانه ای اجاره ای را پرداخته اند یا با خرید قسطی یک ماشین قراضه مشغول مسافر کشی هستند. کاری که با افزایش نجومی قیمت بنزین قطعا به بیکاری های جدید افزوده خواهد شد. ورود جوانان متولد نیمه اول دهه شصت به بازار کار، نرخ بیکاری فارغ التحصیلان غیر متخصص دانشگاه ها را به ۶۸ درصد رسانده است. این بیکاری وسیع به انواع بزهکاری های اجتماعی مانند قاچاق مواد مخدر در حد خرده فروشی، روسپیگری، سرقت و غیره دامن زده و به یک فروپاشی عمیق و کاملا ملموس اجتماعی منجر گردیده.

# زنده باد انقلاب کارگری!

## جنبش مردم و موقعیت طبقه کارگر و چشم اندازها

انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که بسیاری از تشکلهای کارگری را نیز نابود کرد عملاً فعالیت برای آگاهگری و سازماندهی کارگری به محافل کوچک و مخفی رانده شد. حتی بحث بر سر لزوم افزایش دستمزد و حق تشکل و اعتصاب هم باید در همین محافل مطرح و مخفیانه در میان کارگران تبلیغ و ترویج میشد. در دوران انقلاب ۵۷ جنبش کارگری یک فرصت چند ساله یافت تا علنی فعالیت کند و تشکلهای توده ای خود را ایجاد کند که با آغاز دهه ۶۰ و موج سرکوب خونینی که به کشتارهای وسیع منجر شد، فعالیت سازمانگرانه و آگاهگرانه در جنبش کارگری نیز مجدداً تا سطح محافل و مخفیانه و زیرزمینی عقب رانده شد. اما با پیشرفت خارق العاده جنبش کارگری در ده سال گذشته بسیاری از فعالیت هایی که مخفیانه و در محافل انجام میشد اکنون با رشادت قابل انتظاری که فعالین جنبش کارگری از خود نشان دادند علناً انجام میشود. جنبش کارگری خود را به رژیم اسلامی تحمیل کرده است و صدها فعال آن متناسب با اوضاع، مطالبات جنبش کارگری را علناً بیان می کنند، از حقانیت آن دفاع می کنند و کارگران را علناً فرا می خوانند که برای دستیابی به خواستههایشان متشکل شوند و مبارزه کنند. باید تاکید کرد که بجز دوران تقریباً سه ساله حول و حوش انقلاب ۵۷، نزدیک به ۶۰ سال پیش فعالین جنبش کارگری در موقعیتی بودند که بتوانند علنی از حقانیت جنبش خود و مطالباتی که دارد دفاع کنند و هم برای کارگران و هم برای مردم ایران شناخته شده باشند. این پیشرفت و دستاوردی نیست که بتوان بسادگی آنرا رها کرد و دوباره اینگونه فعالیت ها را مخفیانه انجام داد. در مجموع در ده سال گذشته جنبش کارگری یک گام اساسی به جلو برداشته است و می توان گفت تحمیل قانونی بودن "دو فاکتو" جنبش کارگری به رژیم اسلامی است.

اکنون وجود صدها فعال شناخته شده به جنبش کارگری این امکان را داده است تا اقدامات سراسری انجام دهد در صورتیکه جنبش کارگری در دوران شاه و حتی در حین انقلاب هم از این امکان برخوردار نبود. بطور مثال اکنون توافق این فعالین بر سر هر موضوعی می تواند کلیت جنبش کارگری ایران را نمایندگی کند. التهابی که فراخوان روز کارگر

امسال در جنبش کارگری ایران و کل جامعه ناراضی و معترض ایران ایجاد کرد ناشی از موقعیتی است که جنبش کارگری ایران در ده سال گذشته کسب کرده که در دوران شاه و حتی دو دهه اول عمر رژیم اسلامی نداشت. به دلیل همین کمبود، جناح اسلامی جنبش ضد سلطنتی بسادگی بر مهمترین و کلیدی ترین اعتصابات کارگری نفوذ یافت چرا که با نمایندگان و فعالین سرشناس کارگری که کلیت منفعت طبقه کارگر را در انقلاب نمایندگی کنند روبرو نبود. آنها بطور جداگانه به سراغ کمیته های اعتصاب و از جمله در نفت، مخابرات، راه آهن، آب و برق رفتند و کمابیش بر آنها تاثیر گذاشتند. در جریان اعتصاب نفت که هم رژیم شاه و هم اسلاميون مخالف تسلط چپها و کمونیستها بر آن بودند، این دو با هم همکاری کردند و هیات خمینی که شامل بازرگان و رفسنجانی هم بود را با هلیکوپترهای دولت نظامی به آبادان بردند تا با کمیته اعتصاب کارگران پالایشگاه آبادان که در واقع و عملاً بر کل اعتصاب سراسری نفت تسلط داشت، مذاکره کنند و کنترل آنرا بدست بگیرند.

در دوران انقلاب ۵۷ احزاب و سازمانهای انقلابی و سوسیالیست فعال بودند و نه جنبش های اجتماعی و طبقاتی همانند امروز. در آنزمان فعالین جنبشهای اجتماعی و طبقاتی نظیر جنبش کارگری به اعتبار بزرگی و اهمیت احزاب و سازمانهایی که با آن فعالیت می کردند، اهمیت می یافتند و امروز درست بر عکس است. اکنون جنبش های اجتماعی و طبقاتی در جلوی صحنه مبارزه حضور دارند و این احزاب و سازمانهای انقلابی و سوسیالیست هستند که اهمیت و اعتبارشان را از درجه نزدیکی و نفوذشان در جنبشهای اجتماعی و طبقاتی میگیرند. در آنزمان احزاب و سازمانهای بزرگ اما بدون تاثیر نداشتیم اما امروز به وفور داریم.

کارگران ایران در سال ۵۷ اولین نسل کارگران صنعتی پس از اصلاحات ارضی بودند که در دوره توسعه سریع اقتصادی یک دوره اشتغال کامل را پشت سر گذاشته بودند. از سال ۵۳ و با چند برابر شدن ناگهانی درآمد نفتی رژیم شاه، ایران با کمبود نیروی کار ماهر مواجه شد و لذا کارگران از کشورهای مختلف برای کار به ایران می آمدند. در سالهای منتهی به انقلاب ۵۷ یافتن شغل کمترین دغدغه کارگران بود. به همین دلیل ناراضیاتی از محیط کار و دستمزد می توانست راه حل ساده فردی مثل استعفا و یافتن سریع یک کار در یک محل کار دیگر را داشته باشد. در آنزمان ترس و نگرانی از دست دادن شغل و بیکار ماندن بمدت طولانی وجود

نداشت. بنابراین خطر از دست دادن شغل یک عامل منفی علیه اقدام کارگران برای مبارزه نبود در صورتیکه اکنون خطر از دست دادن شغل یکی از منفی ترین عوامل در مقابل مبارزه کارگران است. به همین دلیل کارگران از نظر عینی در موقعیتی قرار داشتند که دستمزد بیشتری از آنچه که می گرفتند، بخواهند. از سال ۵۳ به بعد افزایش دستمزد و تجدید انتخابات سندیکا به اصلی ترین خواستههای اعتراضات و اعتصابات کارگری تبدیل شد. در این دوران اعتصابات کارگری بدلیل سرکوب خشن رژیم شاه کوتاه مدت بود و نه به دلیل ضعف مالی کارگران که تحمل اعتصابات طولانی مدت و یا صندوق اعتصاب نداشتند. با وضع مالی که کارگران داشتند طاقت آوردن در اعتصابات چند هفته ای چندان دشوار نبود.

در شرایط کنونی و به "برکت" حکومت اسلامی سرمایه از جمله سطح زندگی کارگران نسبت به مقطع انقلاب بسیار کاهش یافته و بیکاری و قرار دادهای موقت و سفید امضا بیداد می کند و این کارگران را از نظر عینی در شرایطی قرار داده است که خطر از دست دادن شغل و بیکار شدن یک عامل منفی در اقدام کارگران برای مبارزه است. در آنزمان در مخیله هیچ کارگری نمی گنجید که نسل آینده اش با قرار دادهای موقت و سفید امضا کار کند و یا اعتصاب و اعتراض کند تا لااقل دستمزد همان کاری را که کرده است، بگیرد.

تقریباً از سال ۵۳ دو روند در جنبش کارگری ایران و جناح چپ اپوزیسیون ایران آغاز شد که بر یکدیگر تاثیر گذاشتند و باعث شدند جنبش کارگری ایران با قدرت در انقلاب ضد سلطنتی حضور یابد و مهر خود را بر آن بکوبد. از یک طرف اعتصابات روبه گسترش کارگری با خواست محوری افزایش دستمزد آغاز شد و در تمام سالهای منتهی به انقلاب ۵۷ ادامه یافت. رژیم شاه این اعتصابات را با سرعت و خشونت سرکوب می کرد اما به نوعی با خواستههای آن که افزایش دستمزد در محورش بود موافقت میشد. اعتصابات کارگری با حمله مامورین نظامی و ساواک سرکوب میشد که اساساً شامل دستگیریهایی کوتاه مدت و در حد چند روز برای تعدادی و اخراجهای وسیع برای ارباب بود که اخراجی ها نیز اغلب می توانستند در جای دیگری کار پیدا کنند. روند دوم هم شروع شک و تردید نسبت به صحت مشی چریکی در میان اعضا و کادرهای خود سازمانهای دارای مشی مسلحانه بود که نتیجه اش تشکیل و گسترش هسته ها و محافل به اصلاح "سیاسی کار" بود که آگاهگری و سازماندهی در میان طبقه



کارگر را در دستور کار خود داشتند.

بنابراین می توان گفت که ورود طبقه کارگر به جنبش ضد سلطنتی در واقع ادامه گسترش روند رو به پیش اعتصابات کارگری برای افزایش دستمزد بود که هم سرکوب میشد و هم به نوعی به خواسته‌هایش میرسید. این جنبش که ظرف چند سال از اعتصابات خود درس میگرفت و تجربه می اندوخت با مشاهده ضعف در بالا و اعتراضات توده ای ضد شاه، گسترش بیسابقه ای یافت و به یکی از بزرگترین اعتصابات کارگری و توده ای قرن بیستم تبدیل شد.

در دوران انقلاب ۵۷ جنبش کارگری ایران ارتباط و تماسی با جنبش کارگری جهانی نداشت و از طرف آن حمایت نمی شد. اکنون و در پی فعالیت های نزدیک به ۳ دهه فعالین جنبش کارگری ایران در خارج کشور ارتباط تنگاتنگی بین بخشهای مختلف جنبش جهانی کارگری و جنبش کارگری ایران ایجاد شده است و یکی از عوامل مهم اعتراض به سرکوب جنبش کارگری توسط جمهوری اسلامی است.

در مجموع می توان گفت که طبقه کارگر ایران در مقایسه با دوران انقلاب ۵۷ نسبت به منفعت طبقاتی خود بسیار آگاه تر و از نظر مبارزاتی با تجربه تر است. کارگران با سواد و دارای دیپلم و بالاتر بخش معتابه آنرا تشکیل می دهند. طبقه کارگر ایران ظرف سی سال گذشته در سرنگون کردن حکومت شاهنشاهی سرمایه نقش اساسی داشته و از حکومت مذهبی سرمایه هم عبور کرده است و در مقایسه با اوایل انقلاب ۵۷ توده های وسیع آن هیچ توهمی به رژیم اسلامی ندارند. به دلیل تفاوت موقعیت رژیم شاه نسبت به رژیم اسلامی در جهان و منطقه، کارگران ایران سی سال در کوران مسائل سیاسی روز و جهانی بوده اند و تأثیرات آنرا بر زندگی و مبارزه خود تجربه کرده اند. طبقه کارگر ایران اکنون روحیه و فرهنگ تشکل پذیری بالایی دارد و بخوبی می توان نشانه های آنرا در انواع و اقسام تشکلهائی که در ده سال گذشته و زیر اختناق رژیم اسلامی ایجاد کرده است دید. مقالاتی که توسط فعالین جنبش کارگری در ده سال گذشته نوشته شده است از

مجموع مقالاتی که از مشروطه تا پیش از این دوره، نه فقط توسط فعالین کارگری بلکه توسط چپ ها هم نوشته شده بود، بیشتر است و بویژه محتوای جدلی و تحلیلی آن حکایت از رشد بالای سیاسی و تسلط آنها بر موضوعات مورد بحث دارد. با اتکا به همه اینها جنبش کارگری می تواند سهم و نقش بسیار مهمتر و اساسی تری در مبارزات مردم علیه رژیم اسلامی و تحقق مطالبات طبقاتی خود داشته باشد.

**چه ظرفیت هایی برای جنبش مردم در کردستان در ارتباط با جنبش مردمی فعلی قابل هستی و اساسا چه نقشی می تواند جنبش در کردستان در ارتباط با اعتلای فعلی ایفا نماید؟**

با توجه به تغییراتی که در دو دهه گذشته در جنبش مردم کردستان برای رفع ستم ملی ایجاد شده، پاسخ به این سوال نیازمند ورود به مباحث پایه ای در مورد دو مقطع مهم این جنبش در ۶۰ سال گذشته است. بعلاوه نیازمند بررسی پایه ای استراتژی های متفاوتی است که این جنبش تاکنون داشته و هر یک زاده شرایط اقتصادی سیاسی وقت کردستان بوده و طبعا بر اقبال و طبقات مختلفی اتکا داشته است. با وجود همه این کمبود ها که طبعا نارسایی هایی هم در بیان فشرده این موضوع ایجاد می کند به نکاتی اشاره می کنم.

جنبش مردم کردستان در ایران علل العموم به جنبش انقلابی مردم کردستان اطلاق میشود که در حین انقلاب ۵۷ و پس از آن در کردستان و برای رفع ستم ملی شکل گرفت. رژیم اسلامی به این جنبش و مردم کردستان وحشیانه و مسلحانه حمله کرد و یک آخوند جلا بد به نام خلخالی را به آن منطقه فرستاد تا دستگیرشدگان را زخمی و غیر زخمی تیرباران کند. درنده خوبی جانبان تازه به قدرت رسیده، مردم قهرمان کردستان را مرعوب نکرد و آنها تحت سیاستهای سازمانهای سیاسی خود، کومه له و دمکرات، برای دفاع از خود مسلح شدند و برای بیش از یک دهه طولانی ترین جنگ انقلابی علیه یک دولت مرکزی را در تاریخ قرن بیستم ایران شکل دادند و سنگر دفاع از انقلاب و دستاوردهایش شدند.

مردم کردستان برای رفع ستم ملی تاکنون دو

جنبش بزرگ داشته اند. جنبش اول که به جمهوری مهاباد منجر شد از طرف رژیم شاه بشکلی خونین سرکوب شد. در این جنبش که توسط حزب دمکرات رهبری میشد اساسا کشاورزان همراه با فنودال ها و خانها شرکت داشتند. جنبش دوم همراه با سقوط شاه شروع شد. با حمله نظامی حاکمان تازه به قدرت رسیده که همراه با مباران، توپ و خمپاره باران شهرهای کردستان و کشتار مردم بی دفاع بود مردم کردستان دو راه بیشتر در مقابل خود نیافتند، تسلیم شدن یا مسلح شدن و دفاع از خود. مردم کردستان راه تسلیم را انتخاب نکردند و اقبال مختلف آن مسلح شدند و قهرمانانه تحت رهبری دو حزب خود، حزب دمکرات و همچنین کومه له که خود زاده مخالفت قاطع علیه هر نوع تسلیم و همچنین مخالفت با سازش کاریهای آشکار حزب دمکرات با حاکمان جدید بود، جنبش مقاومتی را سازمان دادند که بیش از یک دهه با رژیم اسلامی جنگید. هر کدام از این دو جنبش با وجود دستاوردهای سیاسی بزرگ برای مردم کردستان و کل ایران موفق نشدند در مقابل سرکوب وحشیانه و خونین رژیمهای حاکم تاب بیاورند.

در دوران انقلاب جنبش برای رفع ستم ملی در شرایطی شکل گرفت که بافت جامعه نسبت به دوران جمهوری مهاباد کاملا تغییر کرده بود. با اصلاحات ارضی خوانین و فنودالها قدرت اقتصادی و سیاسی خود را به مقدار زیادی از دست داده بودند. یک بورژوازی نوپا و کم قدرت از نظر اقتصادی پا گرفته بود و یک طبقه کارگر که بخش اعظم آن برای کار راهی مناطق خارج کردستان شده بود. بعلاوه با رشد شهر نشینی یک طبقه متوسط مدرن و تحصیلکرده شکل گرفته بود. کومه له آمال و آرزوهای کارگران و طبقه متوسط شهر نشین و تحصیل کرده را نمایندگی می کرد.

از دهه هفتاد، که دهه افول وجه نظامی جنبش انقلابی مردم کردستان علیه رژیم اسلامی بود، تاکنون جنبش انقلابی مردم کردستان و احزاب سیاسی آن تغییرات بسیاری کرده اند. هم کومه له و دمکرات که دو حزب عمده در مقاومت علیه رژیم اسلامی بودند دچار انشعابات متعدد شدند و هم نیروهای سیاسی جدید از جمله لیبرالها، ظهور کردند و همه اینها استراتژی های جدید را نیز بهمراه داشته است.



**سرنگون باد جمهوری اسلامی!**



استراتژی قدیمی و سنتی حزب دمکرات که "دمکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان" بود دیگر حتی در میان حزب دموکرات و احزاب انشعابی از آن هم مدافع چندان ندارد. و یا یک بخش انشعابی از کومه له (جریان مهدی) با رد مارکسیسم، که منشأ ستم ملی را ناشی از دیکتاتوری و اختناق سرمایه داری ایران می داند و بالطبع مبارزه برای رفع ستم ملی را از مبارزه علیه دیکتاتوری و برای یک جامعه دمکراتیک جدا نمی داند، خواستار فدرالیسم شده است. از نظر اینها گویا منشأ ستم ملی بر مردم کردستان ساختار اداری کشور است و نه دیکتاتوری و استبدادی که خود ریشه در نوع سرمایه داری ایران دارد که بر نیروی کار ارزان و بی حقوق کارگران متکی است.

و یا، با حمله آمریکا به عراق در دوره بوش پدر بخش اعظم احزاب و سازمانهای سیاسی و نظامی کردستان عراق و از جمله حزب دمکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی طرفدار آمریکا و راه حل آمریکایی مسئله کرد شدند. در قبال تحلیل، موضع گیری و عواقب حمله اول آمریکا به عراق در زمان بوش پدر، در حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان، کومه له، نیز اختلافاتی روی داد و در نهایت منجر به جدایی بخشهایی از این حزب شد.

با حمله دوم آمریکا به عراق و بدنبال تاثیرات تقریباً ۱۰ ساله "آزادی کردستان عراق" بر نیروهای سیاسی کردستان ایران و نیروهای سیاسی فعال در کردستان در کل منطقه یک جریان طرفدار آمریکا ظهور کرد و چهره جریانات سیاسی فعال در کردستان که در انظار عمومی جهان همواره در کنار نیروهای ترقی خواه، انقلابی و سوسیالیست قرار داشتند را خدشه دار کرد. بطور مشخص در کردستان ایران یک جریان قوی طرفدار راه حل آمریکایی مسئله کرد بوجود آمد که استراتژی آنها شبیه همان استراتژی احزاب کردستان عراق بود که بر حمله نظامی آمریکا متکی بودند. این استراتژی بخشهایی از حزب دمکرات و کومه له (جریان انشعابی مهدی) را در بر گرفت و اینها رسماً و عملاً طرفدار حمله نظامی آمریکا به ایران شدند. کومه له، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، طبعاً با جریان راه حل آمریکایی مسئله کرد همراهی نکرد اما هیچ حرکتی برای ایجاد یک حرکت وسیع از تمام سوسیالیستها و انقلابیون مناطق کردستان علیه راه حل آمریکایی مسئله کرد و حکومت منبعث از آن انجام نداد.

با انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و پیروزی اوباما که یکی از محورهای کمپین انتخاباتی در سیاست خارجی مخالفت با سیاستهای جرج بوش در قبال ایران بود، کار احزاب و سازمانهایی از اپوزیسیون ایران که استراتژی نشان متکی بر حمله نظامی آمریکا بود با دشواریهایی روبرو شد. اینها در حال تعمیر مواضعشان بودند که جنبش عظیم مردم ایران براه افتاد. کومه له بخش انشعابی مهدی، بناچار از راه حل آمریکایی مسئله کرد دست کشید و بتدریج بسوی اعتراضات مردم ایران گرایش پیدا کرد و با پیام به مناسبت مرگ منتظری و با تاکید بر گسست کامل از گذشته مارکسیستی خود از آنسوی بام افتاد در آغوش جناح مذهبی و شرکای سابق حاکمان فعلی رژیم اسلامی.

کومه له، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، تا مدتها علل اعتراضات را تقلب انتخاباتی قلمداد می کرد و چون مردم را به تحریم انتخابات فراخوانده بود، طبعاً نمی توانست مردم را به شرکت در جنبشی تشویق کند که خودشان به نادرست محتوای آنرا بسادگی با شعار "رای من کو" تحلیل می کردند. اما به مرور اینها نیز متوجه شدند که اعتراضات مردم ایران علیه رژیم اسلامی ریشه در تمامی بلایای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دارد که این رژیم نزدیک به سه دهه بر سر مردم آورده است. یک مقایسه ساده بین مواضع کومه له در ابتدای اعتراضات مردم و آنچه در کنگره اخیر آن بیان شده تفاوت زمین تا آسمان این چرخش مناسب و صحیح را نشان میدهد.

تمام این تحولات سیاسی و انشعابات متعدد در میان نیروهای فعال در کردستان ایران استراتژی آنها برای رفع ستم ملی را نیز دستخوش تغییرات، ابهامات و ناروشنی هایی ساخته است که در واقع ریشه در تغییرات بزرگ اجتماعی، سیاسی و طبقاتی در بافت جامعه کردستان دارد که هر یک اهداف و روشهای معینی را از قبل مبارزه با رفع ستم ملی دنبال می کنند. بعلاوه تحت تاثیر حوادث سیاسی در ایران، و در عراق وجه همواره اصلی روش سنتی مبارزه علیه رفع ستم ملی که مبارزه مسلحانه بود، رنگ باخت و به ناچار عملاً متوقف شد و استراتژی "جنگ برای مذاکره" را غیر عملی کرد. ادامه مبارزه مردم کردستان برای رفع ستم ملی نیازمند استراتژی جدید، روش های نو و به صحنه آمدن نیروهای نوینی است که بر تغییرات سیاسی و اجتماعی کردستان منطبق باشد و با حرکت رو به پیش آن خوانایی داشته باشد.

یکی از مهمترین نیروهایی که در ده سال گذشته و بسیار متفاوت با سالهای قبل قدم به میدان مبارزه گذاشته جنبش کارگری و فعالین آن در کردستان هستند. امروز می توان به سادگی مشاهده کرد که وقایع روز کارگر سال ۸۳ در سقز که منجر به دستگیری و زندانی شدن برگزار کنندگان آن شد آغاز ورود جنبش کارگری ایران به دوران جدید بود که در بالاتر هم بدان اشاره شد. در تمام این سالها جنبش کارگری در کردستان و فعالین آن یک پای محکم پیشرویهایی جنبش کارگری ایران بوده اند. جا دارد که این جنبش مبارزه برای رفع ستم ملی را نیز در دستور مبارزه خود بگذارد و از اتحاد در هم تنیده خود با طبقه کارگر ایران برای تحقق رهایی مردم کردستان از ستم ملی مدد جوید. اکنون جنبش رفع ستم ملی تنها می تواند یک جنبش متشکل در شهرهای کردستان باشد که بر اتحاد جنبش زنان، دانشجویی و کارگری در همین مناطق متکی گردد. با اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود در کردستان راه حل دیگری عملی نیست.

جنبش کارگری در کردستان و فعالین آن با اتکا به نقشی که در عبور جنبش کارگری ایران به دوران جدید داشتند می توانند در عبور جنبش رفع ستم ملی مردم کردستان به دوران نوین نقش اصلی و اساسی داشته باشند.

طبعاً ورود جنبش کارگری و فعالینش برای به عهده گرفتن چنین نقش تاریخ سازی ملزوماتی سیاسی و سازمانی دارد تا این جنبش بتواند در راس مردم کردستان برای رفع ستم ملی قرار گیرد که باید در آینده نزدیک مفصلتر بدان پرداخت.

### (ادامه دارد)

توضیح: این مصاحبه بر اساس سئوالاتی است که عده ای از فعالین جنبش کارگری در ایران ارسال کرده بودند.

**آدرس سایت اتحاد سوسیالیستی  
کارگری**

[www.wsu-iran.org](http://www.wsu-iran.org)

**آدرس سایت کارگر امروز**

[www.workertoday.com](http://www.workertoday.com)



## جنگ قدرت و راه سازش

احمد شقاقی، اکتبر ۲۰۱۰

پس از تقلب انتخاباتی توسط نئوکان های حکومتی و کوتاه کردن دست اصلاح طلبان از قدرت، جنبش عظیم توده ای به راه افتاد که معادلات سیاسی را دست خوش تغییر کرد. از یکسو اصلاح طلبان رانده شده از حکومت به پشتوانه توهمی که جنبش به آنها داشت و به دنبال از دست دادن منافعی، در مقیاس وسیع سیاسی و اقتصادی، با تمام توان به میدان آمدند و جناح حاکم را شدیداً تحت فشار قرار دادند. درمقابل نئوکان ها نیز در حالیکه که پس از سال ها موقعیت کسب تمامیت قدرت را، به واسطه انباشت عظیم سرمایه و در اختیار داشتن ارکان قدرت، بدست آورده و به اجرا گذاشتند، وقتی در مقابل جنبش عظیم توده ای پیش بینی نشده قرار گرفتند بخوبی دریافته اند که جایی برای عقب نشینی و مامشات وجود ندارد و در نتیجه راه سرکوب جنبش و اصلاح طلبان را در پیش گرفتند. با تداوم نبرد های خیابانی مردم و سرکوب گران طی یک سال و تقابل اصلاح طلبان و نئوکان ها، موقعیت قدرتمندان ضعیف شد و طیف زیادی از مردم به فرصتی برای مبارزه عملی دست یافتند، و از سوی دیگر اصلاح طلبان با رشد جنبش و ساختار شکن شدن آن هر چه بیشتر از آن فاصله گرفتند و نقششان در جنبش تا حدودی کم رنگ شد.

همانطور که بر اساس واقعیات پیش بینی می کردیم، تداوم جنبش عظیم توده ای به شکل تظاهرات خیابانی و در شرایط عدم حضور طبقه کارگر نمی توانست به یک انقلاب منتهی گردد و جنبش، با وجود تمام تأثیرات با ارزش و ماندگار آن در جامعه، افول نمود و دورانی دیگر تا بر آمد جنبش کارگری رقم خورد. در این مقطع اصلاح طلبان رویای کسب قدرت را بر باد رفته می بینند و نئوکان ها نیز همچون مار زخمی بر مسند قدرت تکیه زده اند. اما این پایان ماجرا نیست. از سویی هر چند جنبش توده ای عقب نشینی نموده، اما همچون آتش زیر خاکستری است که هر دم ممکن است شعله بر کشد و کارگران نیز در راستای متشکل شدن انگیزه های به مراتب بیشتری خواهند داشت. شرایط، نئوکان ها و اصلاح طلبان را در موقعیت محتاطانه ای قرار داده که هر دو در تلاش برای حفظ آن هستند. نئوکان ها بخوبی می دانند که هر چند جنبش فروکش نموده و نفوذ اصلاح طلبان در آن نیز کم رنگ است، اما هر آن امکان بر آمد مجدد آن و بروز طوفان وجود دارد و در نتیجه از تعرض تمام عیار به جناح مقابل پرهیز می

کنند و سعی در حفظ موقعیت و ترمیم خود دارند؛ و اصلاح طلبان نیز همچون لشکر شکست خورده ای که از یکسو نفوذش در جنبش کم شده و از سوی دیگر دستش از ارکان سیاسی و اقتصادی کوتاه شده، توانایی عرض اندام دوباره را در این دوران ندارد و در تلاش برای حفظ بقایای توهم موجود در جامعه نسبت به خودشان هستند. بحث امکان سازش بین نئوکان ها و اصلاح طلبان این روزها بر سر زبان ها است. نئوکان ها در بدترین شرایط حاضر به عقب نشینی و تقسیم قدرت مجدد نشدند، بنابراین در موقعیت فعلی نیز منفعی برای این سازش ندارند و بخوبی نیز می دانند که اصلاح طلبان تضعیف شده را باید در همین موقعیت باقی گذاشت و هر گونه واگذاری نهادهای حکومتی به آنها، جانی تازه به اصلاح طلبان خواهد داد. در نتیجه اینها راه رفته و پر هزینه را باز نخواهند گشت. اما رهبران اصلاح طلب نیز که به تمامی از قدرت رانده شده اند نیز تن به سازش نخواهند داد، زیرا می دانند در این صورت نه سهمی از قدرت نصیب آنها خواهد شد و نه ته مانده توهم توده ای را می توانند نگهدارند. عنصری از درون اصلاح طلبان که اینجا و آنجا طرح سازش را می دهند و یا عملاً خود را به نئوکان ها نزدیک می کنند، به افرادی از لشکر شکست خورده شبیه هستند که با بالا بردن پرچم سفید خود را تسلیم می کنند و نباید این مسئله را با سازش بین جناحین اشتباه گرفت، چرا که سازش رابطه ای دوطرفه است که در جریان آن هر دو جناح با تعدیل و عقب نشینی و گذشت از بخشی از منافع خود، منافع عمومی شان را حفظ می کنند و این شرایط در مورد جناح های نئوکان و اصلاح طلب مصداق ندارد. هر چند نئوکان ها تلاش خواهند کرد که بخش بیشتری از اصلاح طلبان را به تسلیم وادار کنند و اصلاح طلبان نیز که پایگاه توده ایشان تضعیف شده قادر نیستند تعرض جدیدی انجام دهند، اما به هر شکل هیچک از اینها به معنای سازش و آشتی جناح ها نیست. اما جنگ قدرت به نئوکان ها و اصلاح طلبان خلاصه نمی شود. شکاف بین نئوکان ها طی یکسال گذشته علنی شده و حدت یافته است. جناح نظامی (سپاه پاسداران) که در موقعیت اقتصادی و سیاسی برتری نسبت به دیگران قرار گرفته است، حتی به "خودی ها" نیز رحم نمی کند و یکی پس از دیگری منابع ثروت را قبضه می کند. نظامیان در جریان این پروسه، پس از اینکه بخش های زیادی از مراکز ثروت اصلاح طلبان را از چنگشان در آوردند - مثل پروژه های عسولویه و دیگر پروژه های نفت و گاز و عمرانی - بسیاری از صنایع و مراکز اقتصادی دولتی را نیز به مالکیت خود در آوردند - مثل خرید نیمی از مخابرات و

بخش بزرگی از صنایع فولاد - و سپس به دانشگاه آزاد و بازار نیز یورش بردند و در این ماجرا مقابل رفسنجانی و هیئت مؤتلفه ایستادند. این لقمه های بزرگ با واکنش شدید جناح غیر نظامی نئوکان ها روبرو گردید و جناح راست مجلس و هیئت مؤتلفه که هر یک بخش قابل توجهی از قدرت را در دست دارند، شدیداً عکس العمل نشان دادند. به هر شکل چشم انداز این کشاکش نیز سازش نیست، چرا که از یکسو سپاه خود را در موضع قدرت می بیند و سهم هر چه بیشتری طلب می کند و جناح دیگر نیز کم قدرت نیست و منافع عظیم اقتصادی خود را به راحتی واگذار نخواهد کرد، و حتی رفسنجانی و دارودسته کارگزاران نیز که در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی دست به انباشت سرمایه های نجومی از قبل استثمار و غارت توده ها زدند، دانما مورد تعرض جناح حاکم نظامی قراردارند و ثروت خود را درخطر می بینند. سازش برای آنها به معنای تسلیم و واگذاری همه چیز است و لذا با جنگ و دندان و توسل به روابط در هم تنیده جمهوری اسلامی سعی در حفظ منافع خود دارند.

اما آنچه که بیشتر زمینه تشدید تضادهای درون حکومتی است، وضعیت بحرانی است که با توجه به شرایط اقتصادی، جامعه را بیشتر دو قطبی کرده و با توجه به وقایع یک سال گذشته بر نفرت توده ها افزوده و موقعیت بغرنجی برای حاکمان ایجاد نموده است. حلقه ی تحریم های اقتصادی جهانی نیز روز به روز تنگ تر می گردد و تأثیر این شرایط بر وخامت اوضاع اقتصادی و درون حکومتی می افزاید و منجر به تشدید تضادها می گردد و هر چه بیشتر راه سازش را بر جناح های فعلی و سابق جمهوری اسلامی می بندد.

واضح است که کارگران و توده ها هیچ منفعی در حمایت و هواداری از یک جناح در مقابل دیگر جناح ها ندارند و جنگ قدرت حاکمان و رانده شدگان از حکومت تنها بر سر به چنگ آوردن دست رنج کارگران و غارت بیشتر مردم است. به هر شکل تا بر آمد دور دیگری از جنبش توده ای، جمهوری اسلامی در موقعیت ضعیفتری نسبت به گذشته قرار گرفته - هر چند که دستگاه سرکوب آن فعال و قدرتمند است اما توده های بیشتری به صفوف معترضین پیوسته اند - و چنانچه کارگران در این دوران بتوانند متشکل گردند و آلترناتیو سیاسی قدرتمندی ایجاد نمایند، از آمادگی لازم برای دخالتگری در بحران انقلابی آینده برخوردار خواهند بود. با توجه به مجموعه پارامترهای ذکر شده جنبش کارگری برای بدست آوردن موقعیت برتر و شاید تعیین کننده ای، در شرایط بهتری نسبت به گذشته قرار دارد.\*

سرمایه داری است سکوت می کنند و حتی آن را تا حدودی برای یک جامعه مدرن طبیعی هم می دانند.

جنبش اعتراضی توده ها بعد از ۲۲ بهمن در سکوتی معنادار فرو رفت، معنا دار هم برای چپ های کارگری و هم برای لیبرالها. برای چپ کارگری معلوم بود که نبود استراتژی مشخص و نیز عدم حضور طبقه کارگر به صورتی متشکل جنبش را به سکوت کشانده است، اما او این سکوت را مقطعی ارزیابی نموده و براساس زمینه های عینی که در جامعه سرمایه داری ایران وجود دارد (و نه از روی اعتقاد قلبی به انقلاب) برآمد دوباره یک موج دیگر را در چشم انداز خود گذاشت و از همین رو فعالین سوسیالیست را برای آمادگی بیشتر در این دوره دعوت نمود. لیبرالها هم البته این سکوت برایشان معنادار بود زیرا می دانستند که این سکوت قیل از وقوع طوفان است. آنها قبلاً یکبار دیگر این طوفان ناخواسته را تجربه کرده بودند، بنابراین با لحظه وقوع و نیروی اصلی آن آشنایی قبلی داشتند و از این رو آگاهانه به سراغ این نیروی عظیم رفتند و در باب بحران اقتصادی و تأثیرش بر وضعیت فلاکت بار این نیروی اجتماعی مقاله ها به تحریر در آوردند. آنها خطاب به بعضی همکارانشان نوشتند که چرا هوای کارگران را ندارید و تنها از طبقه متوسط می گوئید، ما اگر حرفی در این زمینه نداشته باشیم قافیه را به کلی باخته ایم، پس باید کاری کرد. و همچنانکه دیدیم علی الخصوص در دوره تعیین دستمزدها و نیز در آستانه اول ماه می سیل توصیه نامه ها و غمنامه ها از جانب ایشان به سوی طبقه کارگر سرازیر شد. اما اگر لیبرالیسم ایرانی فضای اقتصادی و سیاسی ایران را بحرانی می داند و آن را زمینه یک خیزش انقلابی می شمارد، به این خاطر نیست که اصولاً مشکلی با هر نوع سیستم اقتصادی سرمایه داری که منشأ تمامی خشونت ها و فلاکت های طبقه کارگر است داشته باشد، بلکه مشکل لیبرالیسم ایران با دیکتاتوری نفت و نگرقتن مالیات است و اینکه دولت در برابر مردم (که مقصودشان از این بیشتر سرمایه داری ایران است تا طبقات محروم جامعه) پاسخگو نیست و ... بنابراین همه این معضلات و بحرانها را می شود با خصوصی سازی منطقی و اصولی!! حل نمود. خصوصی سازی که کلاً در دست سپاه نباشد زیرا سپاه و نیروی نظامی باید مطیع سرمایه باشد نه ارباب آن، بنابراین این نیرو باید به پادگانها برگردد و فقط در مواقع ضروری که توده های معترض در خیابان هستند حضور پیدا کند. آنها هیچگاه از انحلال سپاه چیزی نگفته اند و همیشه از برگشتن این نیرو به حیطة سنتی اش که سرکوب توده ها و دفاع از

همچنانکه نمی شود با تئوری و اعتقاد قلبی ایجاد کرد نمی توان با همین سلاح نیز متوقف نمود.

مردم خیلی زود از تمامی این جناحها عبور نمودند. لیبرالها و اصلاح طلبان در مقابل دست به کار تراشیدن رهبر برای حرکت اعتراضی توده ها شدند و چه کسانی بهتر از موسوی و کروبی که قبل از انتخابات هم به قدرت گیری دوباره آنها دخیل بسته بودند، اما جالب اینجاست که حتی موسوی و کروبی خود نیز باور نداشتند که آنها رهبران این جنبش هستند و بارها به این مسئله اذعان نمودند. اما حمایت این باراپوزسیون لیبرال بر خلاف حمایت قبل از انتخابات بر این محور می چرخید که دیگر اصلاح طلبان نمی توانند پیشبرنده استراتژی شکست خورده آنها باشند. با این وصف آنها باز هم بر این بوده اند که با استراتژی اصلاح طلبانه گام به گام و نیز با طرح شعارهایی مانند انتخابات مجدد و همچنین انتخابات آزاد در این اواخر و کناره گیری احمدی نژاد راه را برای رسیدن به قدرت موسوی و کروبی هموار نمایند تا بعداً بشود ما بقی راه طی نشده دموکراسی را همپای با حکومت و به شکلی مسالمت آمیز طی کنند و به این طریق بتوانند پیوستگی خود را با جنبش اعتراضی و مطالبات دموکراتیک توده ها نیز تامین نمایند و ایزوله نمایند. اما حضور توده ها روز به روز رادیکال تر می شد و شعارها همه در راستای سرنگونی این رژیم از راه یک قیام و انقلاب بود. اوج این اعتراضات ششم دی ماه یعنی روز عاشورا بود که بعد از آن دیگر سیل بیانیه های پنج نفره و ده نفره و تک نفره و نیز تقبیح نامه های لیبرالی به صورت آشکار نه به سوی حکومت که به سوی مردم معترض روان شد که چرا توده ها خشونت به خرج می دهند و اعتراض باید مسالمت آمیز باشد. «آدمک»هایی چون مسعود بهنود جلوی دوربین قرار می گیرند و دلهره و ترس خود را علناً از خیزش انقلابی مردم اعلام می کنند، سازگارا هر روز جلوی دوربین ده دقیقه ایی قرار می گیرد و رهنمودهای سبز!! مسالمت آمیز به مردم می دهد، عقب نشینی موسوی در بیانیه شماره ۱۷ بیان می شود و به دنبال آن موج بیانیه های مختلف برای چرب تر نمودن مطالبات کفی و غیر کفی... سرازیر می شود. جالب اینجاست که همین عالیجنابان در جریان خیزش توده ها در یکسال گذشته وقعی به انتخاب مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی نگذاشتند و مردمی که اینبار با قدمهای خود سرنگونی رژیم را انتخاب نموده بودند را به جرم اعمال خشونت تقبیح و محکوم می کردند. اما همین آقایان در برابر تمامی خشونت هایی که زاده همین سیستم درنده

## تناقضات لیبرالی انتخابات آزاد

بهمن قهرمانی، اکتبر ۲۰۱۰

لیبرالیسم ایران که تا قبل از انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران با به بن بست رسیدن اصلاح طلبان دوم خردادی در تناقضات استراتژیک و سیاسی خود سرگردان بود با حمایت از موسوی و کروبی به عنوان نمایندگان این دوره اصلاح طلبی سبز، به تمامی بی فرهنگی و بی آرمانی خویش را آشکار نمود. لیبرالیسم عقب مانده ایران در این دوره، خیر جامعه مدنی جان لاک و توسعه سیاسی را به لقایش بخشید و به شعار بازگشت به دوره طلایی خمینی!! و جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد آویزان شد و این را تنها راه گریز از تناقضاتی می دانست که سالها با آن دست به گریبان بودند. آنها این بار حتی برای تغییر حاکمان در قدرت نیز نیامده بودند بلکه لیبرالهای ایرانی تنها در کنار همین حاکمان به سهمی از قدرت دل خوش کرده بودند، نشان به آن نشانی که اکنون هم موقعی که از انتخابات آزاد صحبت می کنند انتخاباتی را مدنظر دارند که حاکمان کنونی هم می توانند بعد از مورد بخشش واقع شدن به خاطر جنایات گذشته شان!! در این انتخابات آزاد شرکت نمایند و در زیر یک سقف با همدیگر در همزیستی مسالمت آمیز به حیات انگل وار خویش ادامه دهند. اما بیرون آوردن احمدی نژاد از صندوق ها توسط جناح نظامی سپاه و حمایت قاطع خامنه ای از او تمامی این آرزوها را برای لیبرالهای ایرانی به باد داد و دوباره برگشتند سر خانه اولشان، اما این بار با این تفاوت که حالا باید ترس همیشگی خود از خیزش توده ها را نیز در کنار تناقضات همیشگی شان حمل می کردند. جنبش عظیم توده ای که بعد از انتخابات به راه افتاد در ابتدا به بهانه تقلب انتخاباتی شروع شد اما خیلی سریع از این مرحله به درستی عبور نمود و نشان داد که این اعتراضات ریشه های عمیقتر اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دارد. همین مسئله یکبار دیگر دنیا را در جلوی چشم عالیجنابان لیبرال و جمهوری خواه و اصلاح طلب و سکولار و غیر سکولار تیره و تار نمود زیرا که آنها سالها بود در باب تخطئه انقلاب و خیزش های از پایین قصیده سرایی می کردند و حالا می دیدند که واقعیت ها و مکانیسم های عینی جامعه چیزی را غیر از این نشان می دهد و شروع انقلاب را

مردم خود قدرت را در دست داشته باشند و این درست همان صحبت از یک انقلاب توده ای تمام عیار است که عالیجنابان از سخن گفتن در مورد آن هراس دارند.

اما بخشی از لیبرال ها که انتخابات آزاد را نه به عنوان استراتژی بلکه تنها به عنوان یک شعار جهت متحد نمودن نیروهای بیشتری در مقابل جناح کودتاگران بکار می برند و آن را "تنها در سطح گفتگویی" (۲) قابل طرح و نیز "مهم ترین راه برای عبور از خشونت" می دانند، معتقد به یک سری شرایط نیم بند برای برگزاری انتخاباتی آزاد هستند مثلاً "شکل گیری یک عرصه عمومی قدرتمند!! که قدرت نهادهای مدنی، مطبوعات، احزاب و خرده جنبش های اجتماعی!! در آن بتواند تعدیل کننده قدرت دولت باشد "در کنار شکل گیری یورژوازی ملی و مستقل، ... و تغییر ماهیت مالی دولت و تلاش برای تبدیل دولت رانتهی به دولت وابسته به مالیات و ملت و از همه مهمتر ایجاد یک تلقی واحد از ضرورت و الزام مفهوم انتخابات آزاد به عنوان مهم ترین ابزار توسعه و ترقی کشور در بین همه بازیگران اصلی قدرت و نیروهای سیاسی و اجتماعی کشور می تواند زمینه های لازم برای تحقق انتخابات آزاد را تا حد قابل ملاحظه ای مرتفع سازد." (همان منبع، تأکیدات از من است). قاعدتاً لیبرالیسم ایرانی برای انتخاباتی که قرار است پایه دموکراسی ای باشد که تنها منافع اقتصادی و سیاسی وی را نمایندگی نماید و تنها قرار است "فرآیند آزاد و عادلانه و شفاف چرخش قدرت" (۳) را تضمین نماید، و قرار نیست که سلاخی در دست سایر توده های محروم باشد، باید چنین عواملی را به عنوان زمینه های برگزاری انتخابات آزاد مطرح نماید. از سطح پائین این مطالبات هم مشخص است که برآورده شدن شان لزوماً به این بستگی ندارد که توده ها در میدان باشند، بلکه با چانی زنی و مباحثات دیپلماتیک سیاسیون و نخبگان با جناح حاکم و قانع کردن آن قابل تحقق اند. بنابراین تا اطلاع ثانوی توده ها در خانه هایشان تشریف داشته باشند تا نکند با حضور آنها صحنه مبارزه سیاسی خشونت بار شود و زمینه های مورد نظر لیبرالها در مورد اجرای انتخابات آزاد فراهم نشود. به نظر من این بخش از لیبرالها حداقل از انسجامی برخوردار هستند، چرا که از نظر آنها همین خواسته انتخابات آزاد و زمینه های نیم بند آن را تنها حکومتیان می توانند فراهم سازند. برای این عالیجنابان راه بی خشونت همین است، و ایشان از همین حالا متعهد می شوند که فردای اعلام انتخابات آزاد همین آقایان و خانمهای حکومتی می توانند بیابند و در انتخابات آزاد شرکت کنند. بنابراین استراتژی این بخش از لیبرالها از مسئله کسب قدرت

شکلی کاملاً مسالمت آمیز بعد از چانه زنی های از بالا و فشار سازمانهای جامعه مدنی، در یک روز افتابی بهاری با آواز خوش چکاوک های مهاجر به سرانجام خود که دموکراسی پارلمانی در ایران است برسد. استراتژی انتخابات آزاد قرار است برای این بخش از لیبرالها باز کننده تمامی گره های سیاست در ایران باشد، و همچنین "خطر جنگ و فروپاشی" را منتفی نماید و از "انفجار کور اجتماعی" جلوگیری نماید تا جایی که حسن شریعت مداری درباره استراتژی انتخابات آزاد می گوید: "زیرا راهبرد انتخابات آزاد تنها راهبردی است که با نقش چند وجهی خود می تواند پاسخ گوی هم زمان معضلات چندگانه صحنه سیاسی ایران، از جمله گشودن بن بست حکومتی، بدست آوردن حقوق از دست رفته ملت، نهادسازی به سمت ساختارهای نظام سیاسی مدرن، و جلوگیری از فروپاشی کشور باشد" (۱) (تاکید از من است). بنابراین انتخابات آزاد استراتژی برای عبور از انقلاب است نه عبور از رژیم اسلامی حاکم. این در حالی است که خود این حضرات در بحث هایشان به پیش شرط های ناقصی هم برای برگزاری انتخابات آزاد اشاره می کنند ولی با وجود این باز هم بر انتخابات آزاد به عنوان یک استراتژی تکیه می کنند و برایش کمپین تبلیغاتی به راه می اندازند. از یک طرف چنین بیان می کنند که انتخابات آزاد پیش زمینه و استراتژی برای رسیدن به دموکراسی در ایران است و از طرف دیگر وجود حداقل دموکراسی دست و پا شکسته را زمینه ای برای برگزاری انتخابات آزاد می دانند. اما اگر از همین تناقض ابتدایی هم که بگذریم در باره شرایط برگزاری یک انتخابات آزاد باید از حضرات پرسید شما قرار است چگونه به این خواسته خود برسید؟ آیا قرار است که این خواسته شما را رژیم متحقق سازد؟ یعنی مردم در قالب یک نیروی فشار نقش بازی کنند و به عبارتی فشار از مردم و عقب نشینی از رژیم و تن دادن آنها به خواسته شما؟ و این همان نقطه ضعف و تناقض دوباره لیبرالها است که نمی توانند به روشنی به این سوال پاسخ دهند که چگونه و با چه شیوه ای قرار است به پیروزی برسند. حتی اینکه این حضرات ابراز می دارند که باید شرایطی برای انتخابات آزاد وجود داشته باشد در نفس خود هنوز چیزی را بیان نکرده است زیرا خود توده ها هم می دانند که در رژیم کنونی امکان هیچ تغییری که به نفع آنها باشد موجود نیست، و انتخابات آزاد هم تا زمانی که دستگاه سرکوب و سانسور عقیدتی و سیاسی وجود دارد قابل اجرا نیست. پس اینجا باید یک قدم جلوتر برداشت و از شرایطی سخن گفت که

منافع سرمایه است، سخن گفته اند. بنابراین حتی زمانی که لیبرالیسم ایرانی از بحران اقتصادی کنونی انتقاد نموده از منظر منافع به خطر افتاده سیستم سرمایه داری ایران بوده نه از زاویه و نگرش طبقات محروم جامعه. عالیجنابان لیبرال به خوبی به برآمد یک موج اعتراضی دیگر که اینبار با توجه به زمینه های آن و نیز حضور طبقه کارگر در میدان نهایتاً حرکتی انقلابی خواهد بود، آگاه هستند و تمامی استراتژی و تاکتیکشان در این دوره کاملاً در خدمت جلوگیری از حرکت انقلابی این طبقه یا سوق دادن آن به جوی دیگر است.

انتخابات آزاد قرار است ابزاری باشد که در صورت تحققش حلال تمامی این معضلات سر راه لیبرالیسم ایران گردد، و هم لیبرالها با آن به نان و نوایی برسند و هم توده های محروم در آینده ای نه چندان دور انشاء الله از رحمت این سیستم انتخابات آزاد برخوردار شوند. یعنی برای لیبرالها که هیچ گاه در پلانفرمشان در مورد رفاه توده های محروم این جامعه حرفی برای گفتن نداشته اند جز درج عبارت نامفهوم عدالت اجتماعی، انتخابات آزاد قرار است نقش حامل رفاه اقتصادی برای توده ها و همچنین کسب آزادیهای دموکراتیک باشد. تمامی تلاش لیبرالها در این دوره حول انتخابات آزاد در خدمت همین هدف قرار داشته و دارد که انتخابات آزاد اکسیری است که با داشتن آن هر دیکتاتوری به طلای ناب دموکراسی تبدیل می شود.

اینجا بحث بر سر مخالفت یا موافقت با حق انتخابات آزادانه نظام سیاسی از طرف ما نیست چرا که هیچ نظامی به اندازه نظام سوسیالیستی نمی تواند آزاد باشد، جایی که همه نهادهای سیاسی و اقتصادی توسط خود توده ها انتخاب می شوند و قاعدتاً اشکال این انتخاب را هم مردم می توانند فردای انقلاب و سرنگونی رژیم خود انتخاب نمایند. بحث بر سر این است که اولاً این انتخابات آزاد در کدام شرایط سیاسی و اقتصادی می تواند تحقق یابد، و از طرف دیگر شرایط مطلوب به چه شیوه ای قرار است متحقق شود.

بخشی از لیبرالها انتخابات آزاد را استراتژی برای رسیدن به دموکراسی در فردای ایران می دانند و به این معنا معتقدند که با تحقق شدن این استراتژی یعنی انتخابات آزاد می توان دوران گذار را پشت سر گذاشت و پایه های دموکراسی را در ایران ریخت. به عبارتی برای این بخش از لیبرالها که خود را صاحب استراتژی می دانند ما در وضعیت فعلی در دوره گذار به سر می بریم. خود دوره گذار در خدمت این معنا است که سرنگونی به شیوه انقلابی مد نظر نیست. آنچه مد نظر آنها می باشد این است که دوره گذار فعلی به

# Be Pish!

NO : 58

WEEKLY PAPER OF WORKERS SOCIALIST  
UNITY-IRAN  
WWW.WSU-IRAN.ORG  
BEPISH@HOTMAIL.FR

News - Political

Oct. 2010

سیاست لیبرال ها را بی موضوعیت نموده است. کاملاً عیان است که در این دوره نیز تمامی مسیر اتفاقات پیش آمده در فضای سیاسی ایران رو به این واقعیت حرکت نموده که نه پلانقرم لیبرال ها و نه استراتژی مورد نظرشان توانایی پاسخگویی به معضلات و موانع دموکراسی در ایران را ندارد و آنها با طرح مطالبات چرب تر تنها بر تناقضات و سرگردانی های خود می افزایند.

## منابع:

۱. حسن شریعتمداری، انتخابات آزاد استراتژی سیاسی جمهوری خواهان ملی ایران، مرداد ۸۹، سایت انتخابات آزاد.
۲. مصاحبه با موسوی خوینبی، انتخابات آزاد تنها راه برای گردش آزاد قدرت، ۱۸ شهریور ۸۹، سایت انتخابات آزاد.
۳. مصاحبه با مرتضی اصلاحچی، انتخابات آزاد استراتژی است، ۱۸ مرداد ۸۹، سایت انتخابات آزاد.
۴. نگاه کنید به نادر عصاره، سابه گذشته بر مبارزه برای دموکراسی و انتخابات آزاد، سایت انتخابات آزاد.
۵. برای توضیح بیشتر و دقیق تر حول این تناقضات لیبرالی رجوع شود به سخنرانی رفیق ایرج آذرین تحت عنوان « موج دوم و چشم انداز وضعیت آتی جنبش توده ای » قسمت سوم، سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری.

جز سرنگونی رژیم سیاسی موجود ندارد. اینجا دیگر مرحله گذار و انحلال دولت منظور نیست، اینجا سرنگونی این رژیم با عمل مستقیم توده های محروم و حضور مسلم و قطعی طبقه کارگر متشکل مد نظر است. بنابراین از نظر ما در این شرایط است که می توان در مورد آزادی انتخاب صحبت نمود. هیچ انسان واقع بینی نمی تواند تصور نماید که بدون این اقدامات می شود انتخابات سیاسی آزاد اجرا نمود. نمی شود انتظار داشت که رژیم با "فشاری" از پایین و کمی چانه زنی این مطالبه را متحقق سازد.

برای جمع بندی باید چنین گفت که بخشی از لیبرالهای ایرانی در مورد شرایط برگزاری یک انتخابات و نحوه رسیدن به این شرایط و نیز نیروهایی که می توانند این شرایط را متحقق سازند سکوت می کنند و همین مسئله بر تناقض استراتژیک آنها می افزاید. بخشی دیگر از آنها نیز به صورتی کاملاً آشکار بر این باورند که این تنها خود رژیم موجود است که توانایی شکل دادن به انتخابات آزاد و مطالبات نیم بند آنها را دارد، بنابراین باید از طریق بحث و افتناع و در کنار آن تقویت جامعه مدنی و گسترش دادن "فرهنگ عدم طرد مخالف" به رژیم فشار آورد که عقب بنشینند و تن به انتخاباتی آزاد بدهد.

همه این راهکارها عملاً در خدمت خانه نشین کردن مردم و در انتظار گذاشتن آنها تا آتیه ای نامعلوم است. توده های مردم در استراتژی و سیاست این عالیجنابان تنها نقشی که به عهده دارند این است که گوش به فراخوان نخبگان لیبرال که در بالا در کار مذاکرات سخت و جانکاه!! با رژیم هستند بمانند و خلاصه به شکل صوری هیچگاه پشت جبهه را خالی ننمایند تا اینکه با نشان دادن پشت جبهه ای قدرتمند بتوانند کفه را به نفع جناح اصلاح طلب و لیبرال سنگین تر نگه دارند، یعنی در عمل توده های مردم نمی توانند گروه فشاری بیش باشند.

در پایان باید اشاره نمود که وقایع عینی در سطح جامعه همیشه استراتژی و پلانقرم و

سیاسی حتی توسط بورژوازی هم دور است زیرا از نظر آنان این راهی غیر دموکراتیک است و به تولد استبدادی نوین منجر می شود. باید با "تضعیف استبداد و تغییر توازن قوا بنفع دموکراسی و بر آمد قدرت های سیاسی مبین توازن قوا جدید!!" (۴) رژیم را مجبور نمود تا تن به انتخابات آزاد بدهد و از این طریق راه برای شریک شدن در قدرت سیاسی هموار شود.

در حالیکه همه می دانیم که اگر قرار است انتخابات آزادی برگزار شود باید قبل از آن تمامی آزادیهای سیاسی یعنی آزادی بیان، مطبوعات و چاپ و نشر، تشکل، اعتصاب و ... متحقق و مهمتراینکه تضمین شده باشد؛ موقعیت های برابر آزادی های سیاسی برای همه اقشار و مذاهب و اقوام و طبقات و جنسیت ها فراهم باشد و تبعیض های جنسیتی و قومیتی وجود نداشته باشد؛ باید تمامی نیروهای نظامی موجود منحل شوند و خود مردم بتوانند نیروی نظامی مورد نظرشان را ایجاد و فرماندهان را انتخاب نمایند؛ باید تمامی دادگاههای موجود و احکامش لغو شده باشد. از طرف دیگر باید امکان اینکه همه به صورت برابر بتوانند از این آزادیها استفاده نمایند وجود داشته باشد و این ربط مستقیم پیدا می کند با مصادره اموال حکومتیان و سازمانهایی مانند استان قدس رضوی و بنیاد مستضعفان و سپاه پاسداران و ... و قرار گرفتن این اموال در اختیار سازمانهای توده ای به عنوان اولین قدم ها برای اجرای برنامه های رفاهی و پایان دادن به فقر(۵). اینها حداقل اقداماتی است که باید در سطح جامعه انجام گیرد تا مردم ببینند و در مورد سازمان سیاسی ای که می تواند موقعیت آغاز شده را در آینده نیز حفظ نماید تصمیم بگیرند.

آری حتی برای رسیدن به اینکه انسانها در این جامعه بتوانند انتخاب آزادانه سیاسی داشته باشند باید به اقتصاد و رفاه مردم دست برد؛ باید مردم سازمانهای توده ای خود را داشته باشند و از این طریق بتوانند بر کارکرد قدرت سیاسی در جامعه نظارت کنند و این معنای

تماس مستقیم با اتحاد  
سوسیالیستی کارگری

wsu@home.se

تلفن:

0046-739-397-143